

(اپیکور)

ترجمه و اقتباس دکتر حسینقلی فول ایاغ

به گابریل سئایل

تعمیدانم ، ممکن است این دنیا بدتر از سایر دنیا ها باشد ، گمان میکنم نوعی از تعلق گوئی باشد اگر يك رتبه عالیجنابی که بدی باشد بآن بدهیم . آنچه از سایر دنیاها در مخیله خود میتوانیم خطور دهیم بسیار کم است ، و هیئت طبیعی در شرایط حیات روی سایر سیارات حتی آنهاییکه بما نزدیکترند صحیح و با دقت چیزی بما نمی آموزد .

ما فقط میدانیم که زهره و مریخ خیلی شبیه اند بزمین . این آنها شباهت بما اجازه میدهد که باور کنیم بدی و رنج در آنجا ها مثل اینجا فرمانرواست و زمین یکی از ایالات مملکت وسیع آرنیج و بدی است ما هیچ دلیلی نداریم که در سطح کرات عظیمه از قبیل مشتری و زحل و اورانوس و نپتون که خاموشند و متحرك در فضاهائی که در آنجاها خورشید شروع میکند به از دست دادن نور و حرارت خود فرض کنیم که زندگی بهتر میباشد . کی میداند موجودات روی این کرات محاط در ابر های غلیظ و سریع الحركه چه هستند ؟

ما نمیتوانیم بهت شباهت خود را مانع ازین خیال سازیم که سلسله

شمسی مابا التمام جهنمی هستند که در آنجاها حیوان فقط برای رنج و مرگ متولد میشود و برای ما تردید نمی ماند که سایر شمعوس سیاراتی خوشحال تر از زمین را روشن نمیسازند ؛ - گواکب زیاد بخورشید ما شبیهند و علم شعاع ضعیفی را که سالها و قرنها مدت برای فرستادن نزد ما لازم داشته تجزیه کرده .

تجزیه نورشان بما شناسانده است که موادی که در سطحشان میسوزند همانهایی هستند که مضطربند در روی کوکبی که از ابتدای وجود انسان بد بختها و دیوانگیها و دردهایش را روشن ساخته و گرم میکند . این شباهت ه تنهایی کافی است که مرا از جهان متنفر سازد .

واحد ترکیب شیمیائیش بقدر کفایت بمن میفهماند یک نواختی شدید حالات روح و گوشت را که دروسعت غیرقابل ادراکش پیدا میشوند و با این دلیل باز میترسم که تمام موجودات صاحب فکر آقدر در دنیای سیریوس (۱) و در سلسله (الطایر) (۲) بد بخت نباشند که بعقیده ما در روی زمین هستند .

اما شما میگوئید همه اینها را نمیشود جهان نامید . در آنباب منم تردید دارم و حس میکنم که این عظمتها هیچ نیستند و عاقبت اگر هم چیزی باشند آن یک چیز هم آنچه ما میبینیم نیست .

من حس میکنم که در یکخیال باقی هستم و مانظره ما از جهات صاف و خالص اثر بختک این خواب بدی است که اسمش را حیات گذارده اند و بدیش نیز در همین است . واضح است که ما نمیتوانیم هیچ چیزی بدانیم زیرا هر چیزی ما را میفریبید و طبیعت بررحمانه در مقابل جهل و حماقت ما بازی میکند .

(۱) سیریوس بزرگترین ستاره کلب اکبر

(۲) الطایر سلسله سماری عقاب

خطا و خطا

یقین دارم که انسانیت در تمام ازمنه بمیزان مساوی جنون و حماقت مصرف میکرده . این يك سرمایه است که باید بطرق مختلفه بهره وثمر دهد . موضوع آنست که بالاخره بدائیم بیشعورهای ثابته با مرور زمان عاقلی بجای نمیگذارند و نمیماند مگر کسی که از او حماقت بیارد . عوض آنکه وقتی می بینم يك خطا و خطای کهنه ام از میان میرود خوشحال شوم فکر خطا تازه را میکنم که جا نشین آن خواهد شد و با اضطراب از خود پرسش میکنم که آیا این خطا نا راحت تر و خطیرتر از آن دیگری نخواهد بود ؟ برای آنکه همه چیز خوب ملاحظه شود عقاید و حدسیات کهن را کمتر از عقاید تازه شوم فرض میکنم چنانکه گوئی زمان و روزگار بالاستعمال و بکار بردن آنها را صاف و صیقلی و تقریباً بیگناه ساخته .

خوبی و بدی حیات

وقتی گفته میشود حیات خوب است و یا وقتی میگویند بد است يك چیزی گفته میشود که معنی ندارد باید گفت که در آن واحد خوب و بد است . زیرا این بدی و خوبی تنها بواسطه آن است که ما خیال خوب و بد داریم . حقیقت آنستکه حیات لذیذ است و مخوف مطبوع است و خطیر شبرین است و تاج و همه چیز است .

زندگی شبیه است بمسخره فلوریان (۱) یکی از ما آنرا برنگ قرمز و دیگری آنرا آبی و هر دو آنرا چنانچه هست می بینند . زیرا او قرمز و آبی و از همه رنگ است . آنست آنچه تمام ما هارا موافق میکند و فیلسوفانی که یکدیگر را پاره میکنند صالح میدهد . اما ما اینطور ساخته شده ایم که

(۱) فلوریان افسانه نویس فرانسه است

میخواهیم دیگرانرا مجبور کنیم بمثل ما خیال و حس کنند و وقتی غمگین میاشیم اجازه بشاشت و خرمی بهمسابه خود نمیدهیم .

بدی لازم است

بدی و درد لازم است . اگر بدی وجود نمیداشت خوبی بهیچوجه یافت نمیگردید بدی یگانه دلیل وجود خوبی است . جرأت دور از خطر و رحم بدون درد چگونه یافت میشود ؟

اخلاص و قربانی در میان سعادت عمومی چه میشدند ؟ آیا میتوان تقوی را بدون عیب و گناه و عشق را بدون کینه و وجاهترا بدون زشتی درك نمود ؟ ازبركت بدی ورنجاست که زمین توانسته مسکونی باشد و حیات ارزش زنده بودن را داشته باشد همچنین نباید زیاد از شیطان شکایت نمود . او یک آرتیست ویک عالم بزرگی است او اقلا نصف عالم را ساخته است و آن نصف چنان محتوی درنصف دیگر است که غیرممکن میباشد قسمت اولرا ازوقطع کنیم بدون آنکه در همان ضربه بدومی ضرر نرسانیم ، بهر عیبی که از میان برده میشود یک تقوایی متصل است که با آن نیست میشود .

من یکروزی دریکشنبه بازار خوشحال بودم که قریه زندگی سنت انطوان بزیرگرا که درضمیمه شب بازی نمایش میدادند . دیدم . آن یک منظره تماشایی است تعزیه های شکسپیر (۱) وروضه های مسیو آنری (۲) را بفلسفه مبدل میسازداه ؟ که مردم در آنجا چقدر خوب تقدیر میکنند لطف خدا و شیطانرا با هم !

تئاتر یک محل انزوای وحشتناکی را نمایش میدهد که نزدی پر از ملائک و شیاطین میشود . عمل در حال جریان یک اثر مخوفی در قلوب از

(۱) شکسپیر تئاتر نویس انگلیسی

(۲) آنری تعزیه نویس

شومی و بد میمنتی که نتیجه مداخله مترادف شیاطین و ملائک است ایجاد میکند و همانطور رفتار اشیخاص و اجزاء تئاتر را که بوسیله رشته هائی در یکدست غیر مرئی هدایت میشوند. مهذا وقتیکه بعد از نماز خواندن سنت انطوان بزرگ هنوز در حال سجده پیشانی پنه بسته اش را که شبیه بز انوی شتر است برای آنکه مدت مدیدی بر روی سنک در حال سجده بوده بلند میکند، در هنگام بلند کردن چشمان از اشک سوزانش ملکه صبا را جلوی خود می بیند که با بازوهای باز و لباس زر دوز باو تبسم میکند شخص مرتعش و لرزان میشود که او سرنگون نکردد.

مردم با غصه تماشای انقلاب و اضطرارش را دنبال میکنند همگی خود را در او میشناسیم. وقتی او ظفر کرده همه گی شرکت در آن فتح و ظفر میکنیم. و آن ظفر انسانیت است در نزاع ابدی او. سنت انطوان یکمقدس بزرگی است زیرا در مقابل ملکه صبا مقاومت کرده خلاصه باید خوب او را شناخت و برایش فرستاد این خانم قشنگی را که بای چنگالیش را زیریک جامه بلند قلاب دوزی شده از مروارید مخفی میدارد. شیطان انجام يك شغل لازمی برای تقدیس پارسا داده. همچنین تماشای بهلوان کچل مرا محکم و ثابت در این خیال نمود که بدی برای خوبی لازم است و همچنین شیطان برای زیبایی اخلاقی عالم.

خود را مرکز جهان میدانیم

من عفت و باکی اطفال را در علما دیده ام و همه روز نادانهای دیده میشوند که خود را محور عالم میدانند افسوس! هر يك از ما خود را مرکز جهان میدانیم و این يك توهم عمومی است.

جاروب کش کوچی هم در این موضوع معاف نیست. در ضمن اینکه

بدور خود - قف آسمانرا مدور مینگرد . تصور میکند نگاههایش او را در وسط آسمان و زمین مینهند . یحتمل يك كمی این خطا در پیش کسیکه زیاد اندیشه و فکر کرده است سست و متزلزل شده باشد . فروتنی کمیاب در نزد دانشمندان نزد جهان بیشتر یافت میشود .

شاعر

در ضمن خواندن کتاب شعری بخود گفتم حقیقتاً بایستی اینطور ما را فریفت یعنی نه باصور والوانی که طبیعت ندرتاً در لحظات خوب خود میسازد . بلکه با علائم کوچکی که از تلفظ استقراض شده !

آن علائم در ما بیدار میسازند تصاویر الهی را . آنست معجزه ! یکشعر قشنگ بمنزله رشته ایست (کمان ساز) که روی ایلاف صدا دار ماکشیده شده باشد . آن اشعار خیالات شاعر نیستند . بلکه از خود ماهستند که شاعر در ما میسراند ، وقتی از زنی که دوست دارد بما حرف میزند عشقها و دردهای ما را با نهایت لذت در روحمان بیدار میکند .

او يك یاد آورنده ایست . وقتی ما حرف او را میفهمیم ما هم مثل او شاعری هستیم . ما همه هر قدر که زنده ایم يك . چلد گفته های هر يك از شعرایمان را که همه کسی از آن بی اطلاع است در وجود خود پنهان داریم که با تمام تغییراتی که پیدا میکند مفقود الاثر خواهد گشت وقتی که دیگر هیچ حس نمیکنیم آیا گمان میکنید همقدر ساز و آوازمان را دوست میداشتیم اگر با ما از چیز دیگر غیر از خودمان حرف میزدند ؟ چه سوء تفاهم خوشی !

بهترین کس مابین شعراء خود بسندها هستند ، خیالی بجز خودشان ندارند . آنها در اشعارشان نگذاشته اند مگر خودشانرا وما هم در آنها نمیابیم مگر خودمانرا .

شعرا ما را در عشق و محبت کمک میکنند بغیر ازین هم مصرفی ندارند. و این يك مورد استعمال بنهایت قشنگی از خود پرستی است. همینطور است آوازه دسته جمعی آنان بمثل زنها و هیچ چیز بهبوده تر از مدح آنها نیست. بهترین محبوبه همیشه خوشگل تر خواهد بود.

وقتی بهمه کس شخص اعتراف نمود که آنچه انتخاب کرده بی مانند است، آن کردار بیشتر از يك شوالیه سرگردان سرزده است نه از يك شخص عاقل.

آزمایش حیات

نمیدانیم چنانچه حکمت الهی میگوید حیات يك آزمایشی است؟ در هر حال آزمایشی نیست که ما از روی اراده مطیع آن باشیم. شرایط بایک وضوح کافی تنظیم نشد اند و بالاخره برای همه کس مساوی نیست.

مثلاً چه معنی دارد و چه چیز است آزمایش حیات برای اطفالی که بدنیا نیامده میگردند. یا برای ابلهان و مجانین.

اینها ابراداتی هستند که بدانها همیشه جواب داده شده و میدهند. لایذ جوابها خوب و کافی نیستند که مجبوراً ابرادات تکرار میشوند. حیات وضعیت يك طالار امتحانرا ندارد. بلکه بیشتر بیک کارخانه وسیع کوزه گری مشابهت دارد که در آنجا همه قسم ظرف برای منظورات مختلفه میسازند.

چندین دانه از آنها که هنگام قالب گیری خورد میشوند مثل تیکه های ظرف شکسته که هرگز بدرد نمیخورند بدور انداخته میشوند مابقی هم استعمال نشده اند مگر در عادات نا معقول یا نفرت آورنده و آنظروف ما هستیم.

نتیجه نهایی

موسیو اریستید که شکارچی معروفی در تیر اندازی و دویدن بوده، چند عدد جوجه سیره تازه سر از تخم بدر آورده را در بوته گل سرخی واقع در زیر پنجره اش دیده است. از آن بوته گل سرخ گره بالا میرفت در عمل خوب است معتقد به نتیجه های نهائی گردیده و خیال نمود که گربه ها خلاق شده اند برای نابود کردن موش یا برای دریافت ساجمه درپهلوی خود. موسیو اریستید رولور خود را بر داشته و تیری بگربه خالی کرد. در ابتدا شخص راضی است که می بیند سیره ها نجات یافته و دشمنشان نابود شده است. ولی این ضربت رولور شبیه سایر اعمال انسانی میباشد، وقتی از نزدیک بنظر دقت بنگریم هیچ عدالتی در این عمل نمی بینم. زیرا اگر در آن قضیه فکر کرده شود آن گربه که مثل مسیو اریستید شکارچی بود خوب میتواند مثل او معتقد به نتیجه های نهائی گردد و در آب موقع هیچ شك نمیداشت گسه سیره ها برای او تخم نگذاشته اند. این یکنوع خیال واهی طبیعی است. ضربت رولور باو کمی بعد آموخت که در نتیجه نهائی طيور کوچکی که در بوته های گل سرخ جیك جیك میکردند، اشتباه کرده است آیا موجودی یافت میشود که خود را آخر جهان ندانسته و مثل آنکه آخر دنیا است عمل نکند؟ این خود شرط حیات است هر يك از ما خیال میکند که دنیا باو ختم میشود.

وقتی من از لفظ ما حرف میزنم حیوانات را فراموش نمیکنم. حیوانی نیست که خود را واقع در منتهی علیه عالم طبیعت نداند، همسایگان مامثل رولور مسیو اریستید کوتاهی میکنند که عاقبت یکروزی خود ویابك سك یابك اسب با يك میکروب یا یکدانه ريك را از اشتباه بیرون آورند.